بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 16/10/93

جلسه 1089

بحث راجع به اقل و اکثر ارتباطی بود، که عرض کردیم برخی گفته اند که اقل و اکثر ارتباطی علم اجمالی منجز دارد به اینکه یا اقل واجب است به نحو لابشرط و مطلق و یا اکثر واجب است، چون طرفین علم اجمالی متباین هستند یکی اقل لابشرط هست و دیگری اکثر که یعنی اقل بشرط شئ، این علم اجمالی منجز هست.

شیخ اعظم در جواب فرمود این علم اجمالی منحل می شود به علم تفصیلی به وجوب اقل اما نفسیا او غیریا، و لذا برائت عقلیه و نقلیه از وجوب اکثر جاری می شود بلامعارض.

که این را ما بحث کردیم و عرض کردیم اساسا اگر اکثر واجب باشد اقل وجوب غیری ندارد، چون اجزاء واجب متصف به وجوب غیری نمی شوند.

و لکن به همین مناسبت یک فرعی مطرح شد، و آن فرع این است که ما علم اجمالی داریم که یا وضوء واجب است یا نماز با وضوء، که این مثال دقیق است برای آنچه شیخ فرموده، که عرض کردیم به نظر می رسد اینجا علم اجمالی عقلا و عقلائا منجز هست، علم اجمالی داریم به وجوب نفسی وضوء یا نماز با وضوء.

و لکن بنا بر مسلک اقتضاء گفته می شود که اصل برائت از وجوب نماز با وضوء جاری می شود و اصل برائت از وجوب وضوء با آن تعارض نمی کند.

یا این مثال که ما علم اجمالی داریم یا نصب سلّم واجب نفسی است یا صعود الی السطح، گفته می شود کما ذکره السید الخوئی قده برائت از وجوب نفسی صعود الی السطح جاری می شود بلامعارض، پس این آقا نردبان می گذارد اما صعود الی السطح نمی کند.

در مقابل برخی مثل مرحوم امام و آقای سیستانی گفتند نخیر! این علم اجمالی منجز هست و برائت شرعیه هم از وجوب نماز یا وجوب صعود الی السطح جاری نمی شود.

ما عرض کردیم دو وجه برای این بیان می شود ذکر کرد:

وجه اول: این است که اساسا بگوئیم اصول عملیه در اطراف علم اجمالی مقتضی ندارند برای جریان، نه اینکه مبتلا به معارض هستند، پس مهم نیست که ما بگوئیم اصل برائت از وجوب نماز بلامعارض است چون اصل برائت از وجوب وضوء اثر ندارد تا جاری بشود، چون طبق این مبنا اصلا در اطراف علم اجمالی اصل برائت مقتضی ندارد، چون اصل برائت و امثال آن تأمین می کنند از تکلیف مشکوک بدوی.

اقول: این جوابش این است که ما هیچ مانعی نمی بینیم که جلو جریان اصل بلا معارض را در اطراف علم اجمالی بگیرد، اگر اصل معارض نداشت چرا جاری نشود؟ مثلا در آن مثال علم اجمالی که یا نذر کرده ایم وضوء بگیریم یا نذر کرده ایم نماز بخوانیم استصحاب موضوعی می کنیم عدم نذر نماز را، دلیل استصحاب چرا انصراف داشته باشد از آن؟ حتی رفع ما لایعلمون، اگر یک طرف موضوع برائت نباشد چون ما اگر وضوء نگیریم علم تفصیلی پیدا می کنیم به مخالفت تکلیف معلوم بالاجمال و لذا نسبت به وجوب وضوء اصلا رفع ما لایعلمون موضوع ندارد و اثر ندارد، چرا انصراف داشته باشد رفع ما لایعلمون از وجوب نفسی نماز؟

بله من قبول دارم که اگر هر دو طرف علم اجمالی موضوع و مقتضی داشت برای اصل برائت، خوب عرف می گوید که تکلیف در اینجا مما یعلمون هست چطور می خواهید بگوئید رفع ما لایعلمون، ولی وقتی یک طرف که وجوب وضوء است اصلا مقتضی نداشته باشد برای جریان برائت عرف تمام نظرش به همان وجوب نماز هست که مشکوک هست و عرفا مصداق رفع ما لایعلمون است.

عمده وجه دوم است: که گفته می شود که اصلا برائت از وجوب نفسی وضوء چرا می گوئید جاری نیست و اثر ندارد؟ بلکه اصل برائت از وجوب نفسی وضوء اثر دارد و جاری می شود و لذا معارضه می کند با اصل برائت از وجوب نفسی نماز، اثرش این است که مؤمّن مکلف هست از احتمال عقاب بر خود ترک وضوء، و نتیجه اش این است که مکلف حال ندارد نماز بخواند نماز نمی خواند اصل برائت از وجوب نفسی وضوء می گوید تو که نماز نمی خوانی نیاز نیست وضوء هم بگیری، خوب این اثر است دیگر، اگر مولا تصریح می کرد که ای مکلف تو که علم اجمالی داری یا نذر کرده ای وضوء بگیری یا نذر کرده ای نماز شب بخوانی شما باید احتیاط بکنی نماز شب را بخوانی، ولی اگر احتیاط نمی کنی من نسبت به وجوب نفسی وضوء برای تو اصل مؤمّن جعل کردم، نیاز به وضوء گرفتن نداری، یا احتیاط بکن و نماز بخوان یا اگر احتیاط نمی کنی و نماز نمی خوانی خیالت از وجوب نفسی وضوء راحت باشد، من تو را عقاب نمی کنم بر مخالفت وجوب نفسی وضوء، مدعی می گوید شما دنبال اثر عملی بودید، اثر عملی این برائت از وجوب نفسی وضوء این است که اگر شما احتیاط را که عقلا لازم هست به اینکه نماز بخوانید ترک کردید خودتان را درگیر وضوء گرفتن نکنید، حالا که نمی خواهی نماز شب بخوانی و ترک می کنی این احتیاط را با اینکه عقلا لازم است ما مؤمّن قرار دادیم و ترخیص دادیم در مخالفت وجوب نفسی محتمل وضوء بگیر بخواب وضوء هم لازم نیست بگیری.

اقول: منتهی انصاف این است که اینگونه اثرها اثر عرفی نیست برای اصل برائت، بعد از اینکه من علم تفصیلی دارم ترک وضوء مساوق است با مخالفت قطعیه تکلیف معلوم بالاجمال، من به این علم تفصیلی دارم، بله! علم تفصیلی ندارم که ترک وضوء عقاب دارد چون شاید وضوء واجب غیری باشد که ترکش عقاب ندارد، پس علم تفصیلی ندارم که خود ترک وضوء مصداق مخالفت با تکلیف معلوم بالاجمال هست، اما علم تفصیلی دارم به اینکه ترک وضوء مساوق و ملازم است با مخالفت قطعیه تکلیف معلوم بالاجمال و من مستحق عقاب هستم بر مخالفت آن تکلیف، احتمال دو تا تکلیف نفسی که نمی دهم یکی تکلیف نفسی به نماز و دیگری تکلیف نفسی به وضوء، این احتمال که نیست، بلکه یک تکلیف نفسی است معلوم بالاجمال، و من می دانم اگر ترک کنم وضوء را آن تکلیف نفسی عملا مخالفت شده است و مستحق عقاب خواهم بود، حالا مولا بیاید بگوید شما نسبت به وجوب نفسی وضوء مؤمّن دارید، نمی خواهیم بگوئیم هیچ اثر عقلی ندارد، نه! ممکن است اثرش این باشد که اگر فی علم الله وضوء واجب نفسی بود شما مستحق عقاب نخواهید بود چون آن واجب نفسی معلوم بالاجمال وجوب وضوء بود که شارع ترخیص داد در مخالفت آن وجوب نفسی، و لکن چون من می دانم که ترک وضوء مساوق هست با مخالفت قطعیه تکلیف معلوم بالاجمال یا چون وضوء واجب نفسی است و یا نماز واجب نفسی است و ترک وضوء منجر می شود به ترک نماز، لذا عرفا رفع ما لایعلمون از آن انصراف دارد، می گوید تو بالاخره باید وضوء بگیری یا چون وضوء واجب نفسی است یا چون نماز واجب نفسی است و نیاز به وضوء دارد، رفع ما لایعلمون انصراف دارد از این وجوب نفسی وضوء، و لو بالدقة وجوب نفسی وضوء مشکوک است اما عرف می گوید شما که بالاخره باید وضوء بگیری چون اگر وضوء نگیری اگر وضوء واجب نفسی است وضوء ترک کرده ای و اگر نماز واجب نفسی است ترک وضوء منجر می شود به ترک نماز.

و لذا اصل برائت شرعیه از وجوب نفسی وضوء انصراف دارد، و لذا بعید نیست که اصل برائت از وجوب نفسی نماز جاری بشود بلا معارض خلافا للسید الامام و السید السیستانی، ولو ما در گذشته موافقت می کردیم با نظر این دو بزرگوار و می گفتیم برائت از وجوب نفسی وضوء همین مقدار اثر را داشته باشد کافی است که من علی تقدیر ترک احتیاط و علی تقدیر ترک نماز مرخص باشم در ترک وضوء، به من می گویند باید احتیاط کنی نماز بخوانی ولی اگر احتیاط را ترک می کنی و نماز نمی خوانی شما نسبت به وجوب نفسی وضوء مؤمّن داری نیازی نیست که وضوء بگیری، و لکن بعد دیدیم این خلاف انصراف عرفی دلیل برائت هست.

جواب دوم: که باز شیخ اعظم داده از علم اجمالی به وجوب اقل لابشرط یا به وجوب اکثر این است که فرموده است علم اجمالی منحل می شود به علم تفصیلی به وجوب اقل اما ضمنا او استقلالا، علم تفصیلی به وجوب اقل داریم اما استقلالا اگر اقل واجب باشد یا ضمنا اگر اکثر واجب باشد، و این علم اجمالی را منحل می کند.

البته انحلالی را که مرحوم شیخ می گوید انحلال حکمی است، منتهی انحلال حکمی عقلی، می گوید وقتی که این علم تفصیلی به وجود آمد عقل بیان را نسبت به وجوب اقل تمام می داند و نسبت به وجوب اکثر تمام نمی داند، می شود مجرای قبح عقاب بلابیان.

مرحوم نائینی فکر کرده که شیخ ادعای انحلال حقیقی علم اجمالی می کند، فرموده جناب شیخ! علم اجمالی به وجوب استقلالی اقل یا وجوب استقلالی اکثر چطور منحل می شود به علم تفصیلی به جامع وجوب اقل اعم از اینکه استقلالی باشد یا ضمنی باشد؟ اینکه ما علم داریم که یا اقل واجب ضمنی است یا واجب استقلالی تکرار همان علم اجمالی است، همان علم اجمالی که می گفت می دانم یا اقل لابشرط واجب استقلالی است یا اکثر، شمای شیخ انصاری آمدید همان علم اجمالی را تکرار کردید با این لسان که گفتید ما علم داریم که اقل یا واجب استقلالی است و یا واجب ضمنی است، واجب ضمنی است یعنی اکثر واجب استقلالی است، معنای فرمایش شما این است که علم اجمالی به وجوب استقلالی اقل لابشرط یا وجوب استقلالی اکثر به نفس همین علم اجمالی منحل می شود، ینحل العلم الاجمالی بواسطة نفسه، خوب این معقول نیست، شما که می گوئید ما علم تفصیلی داریم به وجوب اقل مرددا بین اینکه این وجوب اقل استقلالی است یا ضمنی، خوب معنای علم تفصیلی به جامع وجوب اقل اعم از استقلالی یا ضمنی یعنی علم به جامع، خوب علم اجمالی هم که علم به جامع است، اینها که یکی شد، علم جدیدی نیست این علم تفصیلی به وجوب اقل مرددا بین کونه استقلالیا او ضمنیا، بلکه همان علم اجمالی است که ما داریم یا به وجوب اقل لابشرط یا به وجوب اکثر، آیا معقول است که علم اجمالی منحل شود با خودش، بگوئیم ما علم اجمالی داریم به این که یا این فعل واجب است یا آن فعل، و این منحل می شود با علم تفصیلی به جامع، خوب علم تفصیلی به جامع همان علم اجمالی است.

آقای خوئی فرموده است جناب استاد! مگر مرحوم شیخ ادعای انحلال حقیقی کرد که شما اینطور به او حمله کردید؟ بله اگر شیخ ادعای انحلال حقیقی می کرد اشکال شما جا داشت، اما ایشان ادعای انحلال حکمی می کند نه ادعای انحلال حقیقی، ایشان در رسائل فرموده وقتی ما علم تفصیلی داریم که این اقل واجب است اما استقلالا او ضمنا دیگر قبح عقاب بلابیان در مورد او جاری نمی شود، آن وقت قبح عقاب بلابیان در مورد اکثر جاری می شود بلامعارض، و همینطور برائت شرعیه هم از وجوب اکثر جاری می شود بلامعارض، موارد دیگر که علم اجمالی بین المتباینین است خوب ما علم اجمالی داریم که یا فعل الف واجب است یا فعل ب مثلا یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو، خوب ما علم تفصیلی نداریم به وجوب اکرام زید، علم تفصیلی هم نداریم به وجوب اکرام عمرو، بلکه علم به وجوب جامع بینهما داریم، قبح عقاب بلابیان در وجوب اکرام زید تعارض می کند با قبح عقاب بلابیان در مورد وجوب اکرام عمرو، و برائت شرعیه از این تعارض می کند با برائت شرعیه از آن، اما در ما نحن فیه که تعارض نمی کنند اصل برائتها تا نتیجه اش بشود لزوم احتیاط، بلکه اصل برائت عقلیه و شرعیه در مورد اقل دیگر جاری نست چون بیان بر او تمام است، در مورد اکثر جاری می شود بلامعارض، بعد ایشان توضیح داده:

فرموده ببینید ما که علم اجمالی داریم در اقل و اکثر علم اجمالی داریم که یا وجوب اقل مطلق است یا مقید به آن جزء زائد مشکوک است، یا نماز واجب مطلق است یا واجب است مقیدا به سوره، بله علم اجمالی انحلال حقیقی پیدا نمی کند چون اطلاق قسیم تقیید است و مقابل تقیید است، اطلاق توسعه است و تقیید تضییق است، توسعه و تضییق مقابل هم هستند، علم اجمالی به توسعه یا تضییق منحل حقیقی نمی شود، اما توسعه که مفاد اطلاق هست این رخصت است، رخصت که تنجز عقلی ندارد، آنی که تنجز عقلی دارد تضییق است، پس علم اجمالی به اینکه یا ما در این اقل توسعه داریم اطلاق داریم آزادیم که نماز بخوانیم چه با سوره چه بی سوره یا تضییق داریم که حتما با سوره نماز بخوانیم، این علم اجمالی منجز نیست، مثل علم اجمالی به این است که این فعل یا مباح است یا حرام، این علم اجمالی که منجز نیست چون یک طرفش اباحه است و اباحه که تضییق نمی آورد، آنوقت علم اجمالی به اینکه این فعل یا حرام است یا مباح طبیعی است که مانع از جریان قبح عقاب بلابیان نسبت به حرمت مشکوکه نیست، اینجا هم هیمنطور است بله ما قبول داریم علم اجمالی داریم که یا این وجوبِ اقل اطلاق دارد و توسعه دارد نسبت به سوره، یا تقیید دارد نسبت به سوره اگر اکثر واجب باشد، ولی اطلاق و توسعه که کلفت آور نیست و موضوع تنجز عقلی نیست تا بخواهد قبح عقاب بلابیان راجع به او جاری بشود و تعارض بکند با قبح عقاب بلابیان نسبت به تقیید، اطلاق که تکلیف نیست بلکه ترخیص و توسعه است، لذا قبح عقاب بلا بیان نسبت به تقیید که موجب تضییق است جاری می شود بلامعارض.

اقول: این اشکال آقای خوئی به نظر ما تمام نیست، غیر از این اشکال منهجی که ما به ایشان داریم که آقا اصل برائت شرعیه بلامعارض باشد معقول است چون خطاب لفظی است، اصل برائت شرعیه از تقیید بگوئید بلامعارض است، چون اصل برائت شرعیه از اطلاق معنا ندارد، اطلاق کلفت نمی آورد تا اصل برائت شرعیه از آن جاری بشود، ولی در برائت عقلیه حرف از بلامعارض زدن ناتمام و ناصحیح است، برائت عقلیه حکم عقل است که یک دلیل لبی است دلیل لفظی نیست که بحث بکنیم که تعارض می کند یا نمی کند، باید در این دلیل عقلی بگوئیم موضوع دارد یا ندارد، خوب شما اگر منهجتان را بخواهید اصلاح کنید می خواهید بگوئید که برائت عقلیه نسبت به وجوب اکثر موضوع دارد ولی نسبت به وجوب اقل لابشرط موضوع ندارد، چون لا بشرط بودن و اطلاق توسعه است و موضوع نیست برای تنجز عقلی، فقط تقیید و تضییق می تواند موضوع برای تنجز عقلی باشد که او هم بیان بر او تمام نیست.( این تعبیر که بگوئید برائت عقلیه بلامعارض است درست نیست، اصلا در مورد علم اجمالی بین المتباینین مقتضی ندارد برائت عقلیه نه اینکه مبتلا به معارض است، اصلا بیان تمام است در علم اجمالی بین المتباینین، بیان یعنی حجت نه علم، حجت تمام هست در اطراف علم اجمالی، چون حجت یعنی مصحح عقاب، بالوجدان در موارد علم اجمالی مولا می تواند احتجاج کند بر مکلف، شما که می دانستی من حرام کردم که شما یا از این درب الف بروی یا از درب ب خوب چرا از یکی از این دو درب بیرون رفتی و نرفتی از درب جیم که درب سوم است بیرون بروی، احتجاج می کند، یعنی قبح عقاب بلابیان موضوع ندارد در اطراف علم اجمالی).

علاوه بر این اشکال منهجی ما عرضمان این است اینکه آقای خوئی انحلال حقیقی علم اجمالی را در اینجا نپذیرفت بلکه انحلال حکمی عقلی و شرعی را پذیرفت یعنی قبول کرد که علم اجمالی انحلال حقیقی ندارد بلکه انحلال حکمی دارد، این تمام نیست، ما باید بررسی بکنیم این مسأله را، ما در مقام احکام چند عالم و مقام داریم، یکی مقام لحاظ مولا هست که مقام جعل است، و دیگری مقام مجعول است، حالا فعلا این دو مقام را بررسی کنیم:

ما در اقل و اکثر ارتباطی ادعایمان این است که علم اجمالی بنابر مسلک صحیح حتی به لحاظ عالم جعل انحلال دارد فضلا عن مقام المجعول، توضیح ذلک:

درست است که ما علم اجمالی داریم یا به وجوب اقل لابشرط یا به وجوب اکثر، اما لابشرط بودن امر عدمی است نه امر وجودی، لابشرط بودن و اطلاق بنابر مسلک صحیح یعنی عدم أخذ القید، خوب این امر عدمی است نه وجودی، وقتی عدم التقیید شد اطلاق ما علم اجمالی مان منحل می شود حتی به لحاظ عالم لحاظ و جعل مولا، چون ما می دانیم مولا وجوب را روی ذات نماز برده، ذات نماز یعنی تکبیرة الاحرام، حمد، رکوع، سجود و امثال ذلک، اینها متعلق امر هستند، شک می کنیم آیا این وجوب منبسط هست بر سوره یا منبسط نیست بر سوره، اگر واجب باشد اقلِ لابشرط یعنی وجوب رفته است روی ذات نماز و این وجوب منبسط نیست بر سوره، پس ذات نماز یقینا متعلق وجوب است، یقینا مولا جعل کرده است وجوب را برای ذات نماز، نمی دانیم تقیید کرده است این جعل را به اینکه سوره هم در کنار این نماز باشد یا تقیید نکرده است، شک در تقیید داریم، ذات نماز قطعا واجب و شک داریم در تقیید آن به سوره، اینکه علم اجمالی نیست بلکه شک بدوی است، شما اگر بگوئید اطلاق عدم التقیید نیست بلکه امر وجودی است که اطلاق یعنی لحاظ التوسعه، اطلاق امر وجودی باشد که از بعضی کلمات آقای خوئی استفاده می شود، وقتی می گویند واجب است اقل مطلقا یعنی شارع کانّه گفته است شما تکبیرة الاحرام باید بگوئید و سروه حمد بخوانید چه سوره توحید بعد از آن بخوانید چه نخوانید، سواء قرأت السورة ام لا.

اگر معنای اطلاق این باشد که اطلاق عبارت باشد از امر وجودی و تقابل بین اطلاق و تقیید تقابل تضاد باشد جا دارد که آقای خوئی بفرماید که ما علم اجمالی داریم که یا این امر وجودی اطلاق وجوب اقل هست یا آن امر وجودی دیگر یعنی تقیید هست، ما علم اجمالی داریم که یا اقل واجب است به وصف اطلاق که امر وجودی است یا اقل واجب است به وصف تقیید به آن جزء مشکوک که عملا یعنی اکثر واجب است، بله اگر این باشد علم اجمالی به لحاظ عالم لحاظ مولا و جعل مولا پذیرفته می شود که منحل نیست، چون در کیفیت جعل فرق می کند جعل مطلق با جعل مقید، دو کیفیت وجودیه مختلفه هستند، علم اجمالی داریم که یا وجوب به این کیفیت اطلاق جعل شده یا به آن کیفیت تقیید.

اما وقتی مسلک صحیح کما نقّح فی محله این است که اطلاق غیر از عدم أخذ القید الزائد فی مقام الجعل غیر از عدم التقیید فی مقام الجعل چیز دیگری نیست، تقابل اطلاق و تقیید ثبوتی تقابل سلب و ایجاب است، اطلاق یعنی عدم التقیید کما سنبین ان شاء الله، طبق این بیان علم اجمالی بین اقل و اکثر منحل می شود به لحاظ عالم جعل مو لا و لحاظ مولا، چون لحاظ ذات اقل و جعل وجوب برای ذات اقل متیقن ولی تقیید مشکوک است، نگوئید آقا اطلاق هم مشکوک است چون اطلاق یعنی عدم التقیید، معلوم است که وقتی می گوئید تقیید مشکوک است شک ذوطرفین است، وقتی می گوئید وجود زید مشکوک است طبعا عدم زید هم می شود مشکوک، چون شک پنجاه پنجاه است، وجود زید مشکوک است اینکه علم اجمالی نیست، وجود زید مشکوک است خوب عدم زید هم مشکوک است، اطلاق وقتی شد عدم التقیید پس در واقع تقیید می شود مشکوک بدوی، نمی دانم تقیید هست یا نیست، این می شود شک بدوی اینکه علم اجمالی نیست، ذات اقل هم که قطعا واجب است، منحل می شود علم اجمالی حتی به لحاظ عالم جعل بنابر اینکه اطلاق عدم التقیید است نه لحاظ السریان و التوسعه که مرحوم آقای خوئی فرموده است. تأمل بفرمائید تا فردا.